

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical	تاریخی
------------	--------

دکتور سید هاشم صاعد

۱۰/۱۰/۰۴

## درنگی بر :

### برخی دریافت ها و رویدادهای افغانستان در قرن بیستم

به کوشش سید ولید صاعد  
چاپ دوم

انتشارات بامیان  
لیموژ - فرانسه

#### گفتار هفتم

فعالیت های سیاسی و مبارزه محصلان

#### ۱ - اولین فعالیت سیاسی دستوری :

تقریباً در اواخر سال ۱۹۴۶ ، حزب « پشتونستان » به توصیه سردار محمد داوود و همکاری غلام حیدر عدالت در قندهار تأسیس گردید . در این حزب يك تعداد پشتونها به شمول محمد نبی ، معلم پشتو لیسه امانی ، محمد زمان کریم زاده ( رئیس محاسبات رژیم پرچم ) ، ببرك كارمل ، محمد گل مهمند و غیره عضویت داشتند . از آنجائیکه حزب پشتونستان طرح روشن نداشت و فاقد برنامه ملی بود به زودترین فرصت از بین رفت و بقایای آن در جامعه به اشکال و صور مختلف تبارز نمود .

#### ۲ - دومین فعالیت سیاسی دستوری :

در سال ۱۹۴۷ حزب « ویش زلمیان » که يك حزب اصلاح طلب بود ، تحت رهبری محمد گل مهمند تأسیس گردید . با وجودیکه محمد داوود در جلسات آن اشتراك نداشت ، ولیك (حزب) در واقع پلان پشتونستان را زیر نام «ویش زلمیان» روی دست گرفته بود . در این حزب يك تعداد پشتونهای عظمت طلب ، تعدادی از آزادیخواهان و

هم دسته ای از پاسداران رژیم و دوستان داوود دورهم جمع شده بودند . اعضای مؤسس و مهم حزب «ویش زلمیان» بر طبق زیرین بودند :

محمد گل مهمند

عبدالمجید زابلی

داکتر عبدالرحمن محمودی

عبدالرووف بینوا

عبدالرسول پشتون

فیض محمد انگار

گل پاچا الفت

صدیق الله رشتین

عبدالشکور رشاد

قیام الدین خادم

محمد علم ثبرکی

غلام جیلانی

عبدالباری

فیض محمد

صوفی ولی محمد

نور احمد شاکر

محمد ابراهیم خواخوری

نور محمد تره کی

آقا محمد کرزی

داکتر عبدالرحمن محمودی در اولین جلسه ، مشی غیر ملی حزب «ویش زلمیان» را مورد انتقاد قرار داد و به رسم احتجاج از آن خارج گردید .

هكذا صوفی ولی محمد کندهاری ، جاه طلبی و شخصیت اکثر اعضای حزب را مورد نکوهش قرار داده به عضویت خود در آن حزب خاتمه بخشید .

از آنجائیکه حزب « ویش زلمیان » پاسخگوی نیازمندی های مردم نبود و بیشتر بر اساس خود خواهی محمد داوود پی ریزی شده بود ، به کار خود ادامه داده نتوانست .

### ۳ - جنبش روشنفکری و اولین اتحادیه محصلان :

قبل از رفتن به پای این مبحث چند نکته را به مثابه پایه و انگیزه این برداشتها و برای روشن ساختن هر چه بیشتر خطوط بعدی از نظر می گذرانیم .

راوی این سطور در يك خانواده میانه حال در شهر کابل چشم به جهان گشود .

ندا های روحانیت ، شور و جذبه خانقاه و گرایش آهنگ مذهبی توأم با فشار روز افزون فرهنگ جدید مانند هر همقطار ، مرا به سوی هر دو دبستان کشانید تا از مزرعه فیض آنها خوشه بر چینم . آنچه در مسجد فرا می گرفتیم

يك مشت كلمات و عباراتی بودند که اکثراً بدون فهم معانی همه را از بر می کردیم و آنچه در مدرسه فرا می گرفتیم به غیر از دینیات و عقاید و تاریخ و زبان های دری و پشتو ، بقیه مفاهیمی بودند که با اصول و نصاب درسی مسجد و محیط ماحول من همسوئی نداشتند . البته این بدان معنی نیست که مدرسه به امور مذهبی ارج وافر نمی گذاشت ، و یا خمیر مایه نظام فرهنگی عاری از چاشنی مذهبی بود .

کانون مذهبی با همه پهنا و ژرفای آن خود محتاج دولت و مردم بود که به این منوال نمی توانست به جزاز عده معدودی ذکور ، دیگران را به نان و نوائی برساند . از سوی دیگر مؤسسات خصوصی مانند بانک ملی افغان و چند شرکت تجارتي انگشت شمار ، آن ظرفیتی را نداشتند که همه ساله جمعی از افراد تحصیل کرده را در خود بگنجانند.

وضع پیشه وری نیز در نظام فنودالیه و مراتب اجتماعی آن زمان به آن درجه در خور اعتبار نبود تا مورد پذیرش همگان واقع شود . پس یگانه خوان بخور و نمیر ، همان چارچوب شکسته و ریخته دولت های افغانستان بود که نیروی اکثریت تحصیل کرده و امم مساجد را در خود استحاله می نمود .

در چنین جو ناموزون بود که فرزندان خانواده های مرفه و خرده بورژوازی شهری برای کسب روزی و نام و نشان به سوی مدرسه ها می رفتند و واقعاً مدرسه هم جز همین کار چیزی نمی توانست و هنوز مدارس ، در جو ساختار اقتصادی ، اجتماعی و نابرابری نمی توانستند که « آموزش و پرورش را نه تنها برای بدست آوردن معاش زندگی ، بلکه همزمان برای يك زندگی حساس و خلاق و آوردن افکار مستقل تا افکار متکی به دیگران آماده کنند . » (۳۹)

پس مدرسه به مثابه یکی از نهاد های جامعه شناسی فرهنگی نمی توانست از آلودگی جو اختلاف و سلسله مراتب اجتماعی و اقتصادی منزه بماند . مدرسه اگر از يك طرف ظواهر شاگردان را با فرهنگ غربی آراسته می ساخت و به آنها خرده علم و سخنوری می آموخت ، از سوی دیگر بنیاد همه چیز را طوری می ریخت تا چنبر منافع مادی و قشری مستمندان در امان بماند ، و باید چنان می بود زیرا آموزشی که از موضع ملی بر نخیزد و فرهنگ غربی را به مثابه آرمان تربیت جوان در جریان گذارد ، شاگردان خود را غیر از بر کنندگان فورمول ها و معادله ها و بدون زمینه تطبیق و تجربه آن ، چیزی دیگری بار نخواهد آورد . آموزش و پرورش فرهنگ غربی جوانان مدارس و پوهنتونها و تحصیل کرده های خارج از کشور را بنابر طرز لباس و دیگر نهاد های ظاهر و شیوه تفکر از توده ها، حتی از اقوام و خویشاوندان تجرید می نمود و خلاء بزرگ را بین نسل جوان و توده های مؤلد که تا امروز به چشم می خورد ، ایجاد نمود .

اما در سراپرده این اسرار و رموز موهوم ، بعضاً صدای انتقاد گونه خرده بورژوازی ناخن به رگ اختناق می زد. نویسنده هنوز شاگرد صنوف پائین مکتب بودم که اولین اعتصاب صنفی را به خاطر رخصتی ماه رمضان به چشم مشاهده کردم و دو سال بعد تر گفتگوی اعتراض گونه را شنیدم که طنین آن در باره رخصتی مکتب ها و میخ کوب شدن گوش يك شاگرد به دست يك معلم، سکوت افسانه ئی مدرسه را شکستاده بود .

معلم های مدرسه ما غالباً از جو اختناق و تبعیض شامه آزرده داشتند ، اما بدون آنکه در گذرگاه تاریک جامعه سری بززند و بر افسانه بی کفنان مهر بطلان بکشند ، همان علوم متداول را با عشق مفرط تدریس می نمودند . آنها همه پاک بودند و حاضر نبودند خشنودی و خرسندی صوفیانه شان با سیاست خانه بر انداز آلوده گردد .

جمع دیگری از معلمان "مکتب پاس" و فرنگ دیده ، دانش علمی شانرا با علاقه مفرط به شاگردان انتقال می دادند . اما مولانا سید عبدالغفور معلم زبان دری ما که مرد ژرف بین و صاحب سنجیه خاص بود اکثراً پرده از روی

اوضاع آشفته آزمان بر می داشت و در کنار دروس خود به توضیح نکات حساس و شور انگیزی می پرداخت که برای ما خالی از جذبه پر شور انسانی، اخلاقی و سیاسی نبودند.

مولانا علی رغم اینکه مرد سیاسی نبود، در باره سیاست و اوضاع جهان نظر ویژه خودش را داشت. او همه بدبختی های افغانستان و جهان را به سر انگشت مطامع درباریان انگلیس جستجو میکرد او می گفت که مغز موتور حرکت است تا آنرا نکوبیم از قطع اعضاء سودی بر نمی آید.

مولانا تظاهرات خیابانی را که بیشتر ملهم از اوضاع مستعمره نیم قاره هند بود، عمل عمدی و تحریک آمیز انگلیس و عاملان بومی آن می دانست.

**او مخالف ترور فردی بود و می گفت که از دادن رأی موافق به عبدالخالق ابراز ندامت می کند و به این تجربه رسیده بود که ترور فردی ولو علیه مقام اول کشور باشد، قادر به زوال قدرت انگلیس نخواهد بود.**

مولانا در مورد مطالعه به این عقیده بود که خواندن کتاب، مفید و هم ضروریست، مشروط بر آنکه انسان مرکوب و بنده آن نشود، زیرا هر کمالی را زوالی و هر بهاری را خزانگی در پیش است.

به نظر استاد بهترین کتاب مفید و خواندنی طبیعت و جامعه بوده که با شناسایی به رموز و ظرافت های آن میتوان خود را در مسیر اولویت مقام انسانی و جهان شناسی قرار داد.

مولانا اشعار نغز و آبداری شعرای نامدار را در حافظه داشت و بعضاً معانی دلنشین آنها را به سینه ها انتقال میداد. او اکثراً این بیت سعدی را زمزمه میکرد:

**بنی آدم اعضاء يك پيكر اند**

**که در آفرینش ز يك جوهر اند**

**چو عضوی ببرد آورد روزگار**

**دیگر عضو ها را نماند قرار**

**تو کز محنت دیگران بیغمی**

**نشاید که نامت نهند آدمی**

او میگفت که به فرموده استاد سخن خودش «آدم» نیست.

هنوز شاگرد مدرسه بودم که مولانا به خاطر دفاع مشروع از خودش مرتکب جرح مدعی علیه شد و لاجرم خودش را از شر دشمن قوی پنجه از نظر ها پنهان نمود.

رفتن استاد به دیار غربت زنگ مدرسه را کر نمود. سالی رفت و سالی آمد تا اینکه روزی در منزل استاد با همان چهره نحیف و زعفرانی او ملاقی شدم. آنوقت محصل فاکولته حقوق بودم. گاهی تنها و زمانی با دوستم محمد طاهر بورگی (داکتر) و بعضاً با جمعی از دوستان دیگر به ملاقات استاد می رفتیم. سخن ها و اندرز های استاد از حد شمار بیرون است و خود نیاز به دفتر جداگانه ای دارد که شاید روزی به همت خانواده اش با استفاده از اوراق و یادداشتهای استاد به رشته انشاد در آید تا شاگردان و پاسداران مقام استاد عبدالغفور خان باری در جو خاطرات آن ایام پر صفا تجدید مطلع نمایند.

حال اگر از کنار صحبت استاد به مثابه یکی از انگیزه های خاطرات سری به سیر تکاملی جامعه و نقش خرده بورژوازی بزنیم به وضوح میدانیم که مردم چگونه در آن زمان نمایندگان خرده بورژوازی خود را با وجود هاله ای از خوف و رجا از بین مکتب ها، فاکولته ها، اداره های خصوصی و دولتی، دکانها و سرای به دفاع از آزادی و عدالت قضائی بیرون میدادند.

مطالعه آثار مطبوع و قلمی در پهلوی فرهنگ سانسور شده ، روز تا روز چشم و گوش جوانها را باز می نمود . یکی از مشکلات عمده و اساسی کمبود کتاب و عادت به مطالعه بود که غالباً به درس ها و داده های مدارس و فاکولته ها بسنده می شد ولی در آن جو بعضی حلقه ها ، گروهها و افرادی بودند که تنها به دروس مروج اکتفاء نکرده و راه روشنگری خود را در لابلای آثار دیگران جستجو می نمودند . خوشبختانه سرو کار نویسنده بعضاً با همین افراد بود که دلی آکنده از شوق را با فیض صحبت آنان تسلی میدادم .

روی همین انگیزه بود که خواستم معلومات ناچیز و ناقص و ناجور خود را در مجالست انسان های خوب و در پرتو چراغ مطالعه اصلاح و بهتر بسازم . پدر مرحوم حاضر شد در صورتیکه لستی از کتابها را آماده نمایم همه را از طریق ایران برایم خریداری و تهیه نماید . با مشوره نزدیک ترین دوستم محمد طاهر بورگی که عطش او بیشتر از من بود کتابهای زیرین را نامنویسی کردیم :

آثار حکیم الهی ، تاریخ انقلاب فرانسه ، تاریخ مشروطه ایران ، روح القوانین منتسکیو ، تاریخ علوم ، قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو ، دموکراسی امریکا ، آثار اسنفن سویک المانی ، صور اسرافیل ، آثار سید محمد علی جمال زاده ، آثار صادق هدایت ، آثار صادق چوبک ، آثار کسروی ، چرند و پرند دهخدا ، کلیات عشقی ، کلیات عارف قزوینی ، کلیات پروین اعتصامی ، و بعضی بیوگرافی ها .

از جمله کتابهای گفته شده بالا به جز تاریخ مشروطه ، صور اسرافیل و چرند و پرند باقی همه را به دست آوردیم . کتابها را کم کم ورق زدیم و چیز های زیادی از آنها آموختیم و چیز هائی هم به مثابه سؤال عرض اندام نمودند که بایستی با استفاده از آثار دیگران و دانش پیشگامان به حل معضل می پرداختیم .

از این به بعد رفت و آمد و شب زنده داری ما تدریجاً رو به ازدیاد بود . هر کجا اسمی از انسان شریف و دانا می شنیدیم بیدرنگ به سراغش میرفتیم تا مگر از مزرعه تجربه و دانش شان خوشه بر چینیم .

در برخورد با همین اوضاع بود که نویسنده در کنار بعضی دوستان دوره مدرسه خود ، دوستان ارزشمند دیگری یافتیم که تعدادی از آنها تا سالیان زیاد در صف شخصیت های ملی و ترقیخواه جامعه قرار داشتند .

در بخش های قبلی دیده شد که فعالیت های سیاسی عناصر خرده بورژوازی ، فئودال ملی و روحانیون وطنپرست توجه دولت را به خود جلب نمود . محمد داوود مرد مقتدر و پشت پرده که زعامت آینده و مسأله پشتونستان را در سر می پروراند ، لحظه ای آرام نبود و میخواست فعالیت علنی و نیمه علنی قشر جوان و روشنفکر را در مدار آرزو های خود قرار دهد . روی همین انگیزه بود که يك تعداد عناصر نزدیک به خودش را در باره تأسیس اتحادیه محصلان تشویق و ترغیب نمود .

به این ترتیب اتحادیه در اپریل ۱۹۵۰ میلادی ( ۱۳۲۹ ) تأسیس گردید و در تأسیس آن اشخاص زیرین نقش اساسی داشتند :

محمد حسن شرق

عبدالواحد محمد زائی

عبدالاحد عبدالرحیم زی

محمد اسحق عثمان

محمد عیسی صیامی

محمد یونس سرخابی

هدایت الله سعیدی

غلام محد نژند

محصلانیکه اتحادیه را پایگاه تبلیغ افکار خرده بورژوازی ، دموکراسی و آزادی خواهی قرار داده بودند، بر طبق زیرین بودند :

میر علی احمد شامل

محمد حیدر داور

محمد حسین پاینده

محمد حسین بهروز

محمد عظیم طاهری

محمد فاضل کوهستانی

حمایت الله یوسفی

عبد الحیب صافی

محمد طاهر بورگی

امان الله امین پور

نماینده های صنفی که با گروه آزادیخواهان همکاری و رابطه داشتند :

فضل الربی پژواک

سید هاشم صاعد

در آنزمان پوهنتون مرکز اساسی و دائمی نداشت و اداره آن در تعمیر لابراتوار فاکولته ساینس مقابل پل باغ عمومی بود . فاکولته های مربوط آن عبارت بودند از :

فاکولته طب

فاکولته ساینس

فاکولته ادبیات

فاکولته حقوق و علوم سیاسی

اتحادیه دارای يك اساسنامه و چند کمیته محدود بود . اعضای رهبری اتحادیه بر اساس انتخابات صنفی در هر پوهنخی انتخاب گردیده بودند .

اتحادیه هفته يك مرتبه در تعمیر پوهنی ننداری واقع در چمن ورزشی لیسه استقلال تشکیل جلسه میداد . اتحادیه اصولاً صنفی بود ولی به زودی راه خود را در مجاری سیاسی باز نمود و به خاطر ایراد خطابه های انتقادی و اشعار انقلابی ، در شهر کابل از شهرت خوب بر خوردار گردید .

در جلسات عمومی اتحادیه ، شاگردان مکاتب ، پیشه وران ، مامورین دون پایه دولتی و مؤسسات خصوصی اشتراک می نمودند .

شور و شوق دموکراسی و مشروطه خواهی ، روز تا روز جوانان را به بحث های سیاسی و مطالعه کتاب آشنا می ساخت . خوبترین اصطلاح در قاموس آنزمان کلمه «ملی» بود که در مقابل بدترین کلمه «مرتجع» به کار برده می شد . کلمه ملی به کسانی اطلاق میگردد که ضد دولت و استبداد بودند و از وحدت ملی ، آزادی و عمران کشور طرفداری میکردند .

جوانان خوب کسانی بودند که از لحاظ شخصی دارای تقوا بوده مخالفت خود را با تحلیل های سیاسی و به وسیله اشعار انقلابی رزمی ابراز می نمودند .

اشعار انقلابی مشروطه خواهان ایران بیشتر زمزمه می شد. اشعار « میرزاده عشقی » ، « عارف قزوینی » ، « پروین اعتصامی » ، « سعدی » ، « حافظ » ، و « بیدل » قرائت می گردید . شعر و شاعری رونق زیاد داشت . اشعار خوب و آبدار به جوانان شیوه مردماری ، رستگاری ، قناعت ، شجاعت و فن سخنوری می آموخت . کسانی که هنوز کمتر می دانستند ولی در محافل بیشتر سخن می گفتند ، برای اصلاح و پختگی آنان این بیت خوانده می شد :

ادامه دارد